

مقدمه‌ی بر مبانی اندیشه‌ی سیاسی در قرآن

علیرضا سبزیان موسی‌آبادی

دانشجوی دوره‌ی دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی

در این مقاله، راجع به چهار مفهوم جمعیت، قلمرو، حاکمیت و حکومت از دیدگاه قرآن بحث شده است. دنباله‌ی منطقی این فضاسازی در مقاله، روشن کردن ساختار سیاسی و نظامی در حکومت اسلامی است که باید چارچوب و بنیادهای اولیه‌ی آن روشن و تبیین شود. بحث مشارکت سیاسی و اقامه‌ی قسط و عدل و مبارزه با ظلم و فساد، جنگ کردن و صلح‌گرایی، از مفاهیم و اصول دیگری است که در این مقاله روی آنها تأمل شده است. قسمت پایانی مقاله نیز به بحث درباره‌ی اصول سیاست خارجی از دیدگاه قرآن اختصاص دارد؛ و این اصول عبارتند از: اصل نفی سیل، اصل وفای به عهد و حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، و اصل دعوت.

در مقدمه‌ی بحث باید گفت که وقتی از مبانی اندیشه‌های سیاسی در اسلام سخن به میان می‌آید، منظور آن است که به طور کلی استنادها و تکیه‌های بحث بر متون اسلامی است؛ و در بحث از مبانی اندیشه‌ی سیاسی در قرآن، مقصود این است که مبانی و ریشه‌های بحث از قرآن گرفته شده است.

در توضیح مطلب بالا باید اشاره کرد که از نظر منطقی، هر نوع معرفت و یا گزاره‌ی، بر مقدماتی متکی است؛ و هیچ گزاره‌ی علمی یافت نمی‌شود که بی‌مقدمه و در یک خلای فکری به وجود آمده باشد، چنان که در عالم ماده نیز، به عنوان مثال، آب ترکیبی

است از ئیدروژن و اکسیژن، بنابراین ئیدروژن و اکسیژن مقدمات تشکیل آب هستند و بدون وجود آنها آب ایجاد نخواهد شد.

بدین ترتیب، همان‌طوری که در عالم ماده برای به‌دست آوردن یک ماده حداقل دو مقدمه باید فراهم شود، در عالم فکر و اندیشه نیز برای نیل به یک مطلب، به مقدماتی نیاز است که حداقل آن دو مقدمه است. این دو مقدمه را منطقیون صغری و کبری می‌نامند؛^(۱) که آشنایی با آنها مستلزم آشنایی با منطق صوری است و از محل بحث فعلی ما خارج است.

نکته‌ی شایان ذکر این است که هر فلسفه، مکتب و یا دینی که مدعی داشتن سیاست و حکومت است، حداقل باید به چهار مفهوم مهم اندیشه‌ی سیاسی - یعنی جمعیت، قلمرو، حاکمیت و حکومت - توجه داشته باشد و تبیین معقولی از آنها ارائه دهد؛ چرا که در ادبیات سیاسی جدید، دولت معمولاً با این عناصر چهارگانه تعریف می‌شود. بدیهی است سایر مفاهیم و مسائل مربوط به سیاست و حکومت نیز به نوعی ذیل همین مفاهیم قرار می‌گیرند. بنابراین در این مختصر سعی بر آن است که درباره‌ی این عناصر، از دیدگاه قرآن کریم بحث شود.

دیدگاه قرآن در زمینه‌ی جمعیت

منظور از جمعیت در اینجا، جمعیت سیاسی است، یعنی جمعیتی که در قلمرو و تحت حاکمیت و حکومتی زندگی می‌کند. مهم‌ترین مفهومی که در قرآن کریم به عنصر جمعیت سیاسی اشاره دارد، مفهوم «امت واحده» است: «كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا...» (۱۹/۱۰) [یعنی: ... مردم جز امت واحده‌ی نبودند؛ سپس اختلاف کردند...]. همین عبارت در سوره‌ی بقره نیز هست: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» (۲۱۳/۲) [یعنی: مردم امت واحده‌ی بودند؛ پس خداوند رسولان را فرستاد که بشارت‌دهنده و ترساننده باشند و با آنها کتاب را به حق فرستاد تا در آنچه که اختلاف دارند، بین مردم حکم کنند...].

مفروض قرآن در بحث امت واحده، آیاتی از سوره‌های حجرات و نساء است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...» (۱۳/۴۹) [یعنی: ای مردم! ما شما را از یک مذکر و

یک مؤنث آفریدیم...؟ «یا ایها الناس اتقوا الذی خلقکم من نفس واحدیه و خلق ینها زوجها و بت ینهما رجلاً کثیراً و نساء...» (۱/۴).

دقت در آیات فوق و مقایسه‌ی آنها باهم نشان می‌دهد که: اولاً مردم امت واحده‌یی بودند، پس اختلاف کردند؛ ثانیاً پیامبران برای انذار و تبشیر مردم با کتاب حق فرستاده شدند تا اختلافات رفع شود؛ ثالثاً و مهم‌تر اینکه شما که اختلاف می‌کنید، بدانید که از یک جفت آفریده شده‌اید؛ و بالاخره، رابعاً اینکه این جفت نیز از یک نفس واحده آفریده شده‌اند.

پس اگر همه از یک منشأ هستند، اختلاف‌های گوناگون زبانی، قومی، نژادی، خونی، خاکی و امثال آن برای چیست؟ آیا سیب زرد یا سفید از سیب قرمز پست‌تر است؟ آیا سیب قرمز از سیب سفید سیب‌تر و برتر است؟ آیا انسان‌ها گوشت مرغ سفید را بیش‌تر از مرغ سیاه دوست دارند؟ آیا مرغ سیاه از مرغ سفید پست‌تر است؟ و بالاخره، آیا انسان‌های سفید از انسان‌های سیاه برتر و انسان‌های سیاه از انسان‌های سفید پست‌ترند؟

از نظر قرآن کریم، پاسخ همه‌ی این سؤال‌ها منفی است. بنابراین جمعیت سیاسی در اسلام جمعیتی است فارغ از تمایزات زبانی، نژادی، خاکی، و امثال آن، به بیان دیگر، در قرآن همان‌طور که در گذشته انسان‌ها علی‌رغم عوامل و تفاوت‌های صوری و اعتباری، مجموعه‌یی همگون و همگرا و متشکل و از یک منشأ (نفس واحده) در نظر گرفته شده‌اند، طبعاً شکل مطلوب آینده نیز به همین ترتیب در قرآن پیش‌بینی می‌شود. در یک جمع‌بندی از بحث فوق می‌توان چنین استدلال کرد که چون از نظر قرآن، امت اسلامی امت واحده است، جمعیت سیاسی اسلامی هم یک جمعیت واحده و بدون انشعاب‌های گوناگون است. (۲)

دیدگاه قرآن در زمینه‌ی قلمرو

می‌توان گفت که قلمرو به عنوان عنصری از دولت، تابع جمعیت است؛ به عبارت دیگر، هر دیدگاهی که به جمعیت داشته باشیم، طبعاً دیدگاه ما در مورد قلمرو نیز متأثر از آن خواهد بود. به بیان روشن‌تر، وسعت و ضیق قلمرو، تابع وسعت و ضیق جمعیت است.

بنابراین، اگر مکتبی به جمعیتی برابر یک قوم قائل باشد، قلمرو او معمولاً قلمرو همان قوم است؛ ولی اگر قوم‌گرایی را در ملی‌گرایی منحل کند، وسعت قلمرو آن در محدوده‌ی آن ملت گسترش می‌یابد. و به‌همین ترتیب و به همین دلیل، اگر ملی‌گرایی در مکتبی به رسمیت شناخته نشد بلکه در جهان‌گرایی و جهان‌وطنی منحل شد، وسعت قلمرو آن جمعیت، در واقع کره‌ی ارض خواهد بود؛ و اتفاقاً دیدگاه اسلام نیز همین دیدگاه اخیر است. در قرآن کریم، علی‌رغم اینکه واژه‌ی «ارض» (به معنای زمین) بیش از پانصد مرتبه تکرار شده، در تمامی این موارد زمین به عنوان محل سکونت و زندگی انسان (نه اختصاص آن به صورت ملکیت و غیره) معرفی شده است. البته این مطلب با چندگونه اختصاص زمین که به انسان نسبت داده شده است (۱۱۰/۷، ۱۳/۱۴، ۵۷/۲۰ و ۶۳، ۳۵/۲۶، ۵۷/۲۸)، منافاتی ندارد؛ چرا که در اسلام، زمین از نظر تکوینی و حقیقی، به خداوند منسوب است (عمید زنجانی ۱۳۶۷؛ ص ۲۰۴) «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا...» (۹۷/۴)، «... وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ...» (۱۰/۳۹)، «وَلَا قَوْمَ هَدِيهِ نَاقَةَ اللَّهِ... تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ...» (۶۴/۱۱). بدیهی است که اختصاص زمین به خداوند، مفهومی تکوینی و حقیقی دارد؛ در حالی که اختصاص آن به انسان، به صورت اعتباری و در محدوده‌ی قانون و به صورت‌های زیر است (عمید زنجانی ۱۳۶۷؛ ج ۳، ص ص ۲۰۴-۲۰۶):

اراضی شخصی: نظیر اراضی مواتی که افراد آنها را آباد کرده باشند یا از طریق ارث به شخصی انتقال یافته باشد.

اراضی عمومی: نظیر اراضی مفتوح‌العنوه (متصرف شده با جنگ) یا اراضی که طبق قرارداد به عموم مسلمین واگذار شده است. این اراضی به همه‌ی افراد جامعه‌ی اسلامی تعلق دارد؛ که در اختیار دولت اسلامی قرار می‌گیرد و عواید آن در رفع نیازها و در راه مصالح عمومی مصرف می‌شود.

اراضی دولتی: نظیر اراضی موات (که هرگز آبادانی به خود ندیده است) یا اراضی سرسبز طبیعی نظیر جنگل‌ها، مراتع و سواحل دریاها، اراضی بدون مالک و مانند آن؛ که به دولت اسلامی تعلق دارد و عواید آن صرف توسعه‌ی دولت اسلامی می‌شود.

به علاوه، در سوره‌ی ص «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ

بِالْعَقِّ...» (۲۶/۳۸) [یعنی: ای داود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم؛ پس بین مردم به حق حکومت کن] دو مفهوم «زمین» و «مردم» به طور عام بیان شده‌اند؛ و این نشان می‌دهد که در این دیدگاه، زمین‌گرایی یا قلمرومحوری و نیز مردم‌گرایی و ملت‌محوری جایی ندارد، چرا که به داود (ع) خطاب شده است که در کل زمین (نه یک قلمرو خاص) و در بین مردم (نه یک ملت خاص) به حق حکومت کن. بدین ترتیب، با ملاحظه‌ی آیات و مباحث فوق می‌توان گفت که کشور و سرزمین در اسلام ارزش ذاتی ندارد؛ بلکه ارزش کشور در اسلام بدان جهت است که شریعت الهی و خواست‌های او در آن حکمفرما باشد، یعنی از آن جهت که زمین دربرگیرنده‌ی عقیده، میدان پیاده‌شدن نظام، خانه‌ی اسلام و نقطه‌ی صدور اعلان آزادی انسان است (ضیائی بیگدلی ۱۳۶۹: صص ۸۲-۸۳).

با چنین برداشتی، اسلام قلمرو و حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد؛ زیرا در اسلام، مرزی جز اعتقاد به این آیین، پیرامون قلمرو حکومت اسلامی کشیده نیست و از این رو است که پیامبر اسلام (ص) فرموده است: «البلاد بلاد الله والعباد عباد الله فحيثما اصبت خيراً فاقم» [یعنی زمین، زمین خداست و بندگان خدایند، پس هر جا نیکی به تو رسید، اقامت گیر] (ضیائی بیگدلی ۱۳۶۹: صص ۸۲).

با این حال، از نظر سیاسی سرزمین‌هایی که در قلمرو سیاسی دولت (یا کشور) قرار گرفته‌اند، ناگزیر باید با علایم و جهاتی از اراضی بیگانگان و کشورهای دیگر مشخص و متمایز شود.

علایم مزبور - که مرز خوانده می‌شود - ممکن است با عادات و رسوم معین شود؛ یا علایم طبیعی از قبیل کوه‌ها...

اصولاً مرزرداری (مربطه) در اسلام، به صورت عبادت مهم و پرارزشی تلقی و حداقل آن سه روز تعیین شده است.

وظیفه‌ی مرزبانی، تنها وظیفه‌ی دولت (یا حکومت) نیست؛ بلکه این وظیفه در اسلام به صورت یک کار عبادی مقرر شده است و همه‌ی مسلمانان به ادای مسئولیت خطیر ملی مزبور تشویق شده‌اند.

در قرآن مجید، دفاع از «دیوار» به معنای «مرز و بوم» و «ابنای» آن به معنای «زن و کودک خرد و فرزند»، گاه در حد جهاد در راه خدای تعالی، ارجمندی یافته است؛ چنان که در بخشی از آیه‌ی ۲۴۶ سوره‌ی بقره آمده است: «چیست ما را که کارزار کنیم در راه خدا؟! و به تحقیق که بیرون رانده شدیم از دیارمان و فرزندانمان».

از رسول خدا (ص) حدیث معتبری نقل شده است بدین ترتیب: «حَبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» [یعنی: «وطن دوستی از ایمان است. یا «دوست داشتن وطن، جزئی از ایمان است.»] (ضیائی بیگدلی ۱۳۶۹: ص ۸۳).

اختصاص دادن سرزمینی به یک ملت، آن گونه که در قرآن آمده است، بیانگر این حقیقت است که چنین اختصاصی به رسمیت شناخته شده است، گو اینکه آنان به دین خدا نباشند و از احکام الهی و دعوت انبیا نیز پیروی نکنند: «وَأَوْزَتْكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا...» (۲۷/۳۳).

این آیه که بعد از خیانت یهودیان بنی قریظه در خصوص تصرف اراضی و اموالشان نازل شده، مبین آن است که قبل از خیانت، مردم سرزمین خیبر بر آن اراضی حاکمیت داشتند و این حاکمیت ارضی، مورد احترام بوده است؛ و این نوع احترام و شناسایی در مورد کلیه‌ی سرزمین‌هایی که مردمشان قصد تجاوز به سرزمین‌های اسلامی را نداشته باشند و خطر بالفعل و بالقوه‌ی از آنان متوجه اسلام و مسلمین نشود، صادق است آن گونه که در قرآن هست (عمید زنجانی ۱۳۶۷: ج ۳، ص ص ۲۰۷-۲۰۸): «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ...» (۸/۶۰).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در بحثی با عنوان «مرز کشور اسلامی، عقیده است نه حدود جغرافیایی»، می‌نویسد: «در اسلام، تأثیر انشعابات ملی در ایجاد جامعه، به کلی لغو شده، انشعابات که لازمه‌ی زندگی ابتدایی و قبیله‌ی و یا اختلافات جغرافیایی مربوط به سرزمین زندگی بوده است.» (عمید زنجانی ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۲۱۲).

شرایط اقلیمی از یکسو موجب تغییرات در زندگی، زبان، رنگ بدن و اختلافات دیگر شد، و از سوی دیگر، هر جمعیتی که با یکی از این مزایا مشخص شده بود، قطعه‌زمینی را به خود اختصاص دادند و آن را وطن خویش دانستند. این گزینش گرچه با نیازمندی‌های زندگی انسان وفق دارد با فطرت و خواسته‌ی آرمانی انسان که زندگی در یک جامعه‌ی بشری را ایجاب می‌کند، منافات دارد. اصولاً روند حرکت استعدادها و نیروها در جهان

به سمت به هم پیوستن نیروها و تقویت از طریق ترکیب و متشکل شدن این استعدادها است؛ تا ماده‌ی اصلی، از ساده به پیچیده به صورت موجودات زنده درآید. انسان نیز از این قانون مستثنی نیست؛ اما وقتی پای وطن به میان می‌آید، خانواده‌های بشری از هم گسیخته می‌شود و بشریت از قرار گرفتن در یک مجتمع متحد محروم می‌ماند و به دنبال آن دچار اختلافات و کشمکش‌هایی می‌شود که از آغاز به رهبری فطرت و خواسته‌های عقلانی از آن تنفر داشت (عمید زنجانی ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۲۱۲).

در چنین شرایطی، هر واحد بشری با واحدهای دیگر آن‌گونه رفتار می‌کند که انسان با موجودات دیگر به عنوان ابراز، عمل می‌کند. تمامی تاریخ گذشته، شاهد آثار زیانبار این نوع تفرقه و تشتت است که استثمار و استعمار را به دنبال داشته است.

به همین دلیل است که اسلام این نوع اختلاف فرعی و مصنوعی و تمایزات زیان‌بخش را لغو کرده و جامعه‌یی را بنیان نهاده است که مرزهای آن را عقیده تعیین می‌کند نه نژاد، وطن، و امثال آن. حتی در مسئله‌ی ازدواج نیز - که سازنده‌ی واحد بنیادین جامعه‌ی بشری است - ملاک و محور را عقیده قرار داده است، نه وطن و اقامتگاه (عمید زنجانی ۱۳۶۷: ج ۲، ص ص ۲۱۲-۲۱۳؛ به نقل از تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۳۳).

نتیجه اینکه اسلام اگرچه اساساً سرزمین را عنصر اصلی تشکیل‌دهنده‌ی کشور نمی‌داند، در عین حال بر دوست‌داشتن و حفظ میهن اسلامی تأکید می‌گذارد (ضیائی بیگدلی ۱۳۶۹: ص ۸۴).

حق حاکمیت از دیدگاه قرآن

حاکمیت در لغت به معنای «فرمانروایی» است. فرمان ممکن است امر یا نهی باشد؛ بنابراین، فرمانروایی هم یعنی «امر و نهی کردن». اما سؤال اصلی در این بحث آن است که چه کسی حق امر و نهی دارد؟ به بیان دیگر، چه کسی مشروعیت یا شایستگی لازم را برای امر و نهی دارد؟

در عرف، معمولاً مردم از کسانی حرف می‌شنوند که در برابر دیگران، از یک نوع رجحان و برتری برخوردار باشند؛ به عنوان مثال، مردم از پزشک، معمار، دانشجو و مانند آن، به اعتبار علم و تخصص‌شان، حرف شنوی دارند و اطاعت می‌کنند. ولی اگر دردی وجود نداشت و یا ساختمان را به هر شکلی و با هر ترکیبی از مصالح می‌شد ساخت، هیچ‌کس حاضر نبود زیر بار نسخه‌های تلخ و هزینه‌های سرسام‌آور پزشکی و معماری برود.

اینک سؤال این است که در مسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی چه باید کرد؟ آیا جامعه نیز نظیر انسان صحت و مرض دارد؟ آیا اقتصاد نیز مریض می‌شود؟ حق این است که آری؛ و لذا برای درمان دردهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم به متخصصانی کارآزموده و مجرب نیاز است. با این وصف، می‌توان گفت همان‌طوری که پزشکی و معماری، کاری تخصصی است، در سیاست و حکومت نیز تخصص و تدبیر لازم است و به عبارت دیگر سیاست و حکومت نیز متاعی عام نیست و لذا اگر در حوزه‌ی سیاست و حکومت، به امر و نهی نیاز باشد، این امر و نهی برعهده‌ی کارشناس این فن است. اما کارشناس این فن کیست؟ کسی که بیش از همه به دردهای انسان و جامعه آگاه باشد و راه درمان آن را بداند.

از دیدگاه اسلام، بهترین کارشناس این فن، خدای متعال است؛ زیرا او بهتر از هر کس از راز و رمز مصنوع خویش و لذا دردها و درمان آن آگاه است.

بر همین اساس، در چند سوره‌ی قرآن آمده است که: «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» (۱۲/۴۰ و ۶۷/۶) [یعنی فرمانروایی جز برای خداوند نیست]. فرمانروایی به معنای کامل و در سطح عالی آن - همان‌طوری که در آیات فوق بدان اشاره شد - مخصوص خداوند است؛ اما در سطوح پایین‌تر، انسان نیز بر سرنوشت خویش حاکم است، چنانکه در سوره‌ی بقره آمده است: «... إِنْ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (۲/۳۰) [یعنی: من در زمین خلیفه قرار می‌دهم...]. همچنین در سوره‌ی رعد می‌خوانیم: «... إِنْ اللَّهُ لَا يُغَيِّرُ مَا يَقُومُ حَتَّىٰ يَبْدُرَ مَا يَنْقُضُهُمْ...» (۱۳/۱۱) [یعنی:... خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خودشان بخواهند...].

حال اگر سؤال شود که چه کسی می‌تواند خلیفه‌ی الهی باشد، با توجه به آیه‌ی: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَيْفَ تَخْلِفْتُمْ فِي الْأَرْضِ...» (۲۴/۵۵) دریافت می‌شود که «ایمان» و «عمل صالح» از ویژگی‌های مهم خلیفه‌ی الهی است. از این رو است که خدای تعالی به حضرت داود (ع) می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (۳۸/۲۶) [یعنی ای داود ما ترا در زمین خلیفه قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق حکم کن...] با این وصف، یکی دیگر از ویژگی‌های خلیفه‌ی الهی این

است که معیار او در امر و نهی، «حق» باشد.

از ویژگی‌ها و معیارهای دیگر حکمرانی از دیدگاه قرآن، امر و نهی «عادلان» است. درباره‌ی این مطلب، در آیات زیادی بحث شده است؛ از جمله:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...» (۹۰/۱۶) [یعنی: خداوند به عدل امر می‌کند...].

«...أَمْرًا لِّاعْدِلَ بَيْنَكُمُ...» (۱۵/۴۲) این سخن پیامبر اسلام (ص) است که [... من مأمور

به برپایی عدل در میان شما هستم...].

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (۲۵/۲۷)

[یعنی: هدف از ارسال و انزال کتب و میزان نیز برقراری قسط و عدل بوده است].

«... وَإِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (۵۸/۴) [یعنی: وقتی بین مردم حکم

می‌کنید، به عدل حکم کنید].

به این ترتیب، در یک جمع‌بندی از بحث حاکمیت می‌توان گفت: حاکمیت به معنی فرمانروایی، و فرمانروایی از مقوله‌ی امر و نهی است؛ اما امر و نهی کار کسی است که بهتر از دیگران به دردها و درمان آن آگاه باشد. بر این اساس، بهترین کارشناس، خدای متعال است ولی انسان نیز در سطوح پایین‌تر بر سرنوشته خویش و جامعه حاکم است مشروط بر اینکه ایمان داشته باشد، عمل صالح انجام دهد، در موقع امر و نهی به حق حکم کند و عدالت را در نظر آورد. به بیان دیگر، اولاً ایمان آورد، ثانیاً عمل صالح داشته باشد؛ و معیار عمل صالح نیز عمل به حق و عدل است بنابراین، حاکمیت از دیدگاه اسلام، حاکمیت حق و عدل است.

حکومت از دیدگاه قرآن

اگر حکومت را به «سازمان اجرایی اعمال حاکمیت» تعریف کنیم، می‌توان گفت که حکومت به طور عمده از مقوله‌ی شکل و ساختار است و آنچه محتوای سیاست را می‌سازد، همان حاکمیت است. به بیان دیگر، حکومت روشی است که برای اعمال حاکمیت اتخاذ می‌شود و سازمانی است که به کمک آن حاکمیت به اجرا درمی‌آید. با این وصف، اگرچه حکومت بیش‌تر جنبه‌ی ساختاری دارد، بدون آن نیز اعمال حاکمیت

غیرممکن است؛ بنابراین، برای اعمال حاکمیت، تشکیل حکومت، الزامی است. اما ویژگی‌های این حکومت از دیدگاه قرآن چیست؟

۱. ساختار سیاسی و نظامی در حکومت اسلامی

همان‌طوری که در بحث مربوط به جمعیت اشاره شد، از دیدگاه قرآن، ساختار جامعه و نظام سیاسی، ساختاری یکپارچه، هماهنگ و توحیدی است. بنابراین در دوراهی وحدت‌گرایی و کثرت‌گرایی (پلورالیسم)، دیدگاه قرآن، دیدگاهی وحدت‌گرایانه است. از این رو، تنها حزبی که در جامعه‌ی اسلامی به رسمیت شناخته شده، حزب‌الله است؛ چنان که تنها ارتش نیز «جندالله» است: «... أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲۲/۵۸)؛ «... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (۵۶/۵)؛ «وَأَنَّ جُنُودَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» (۱۷۳/۳۷).

اهمیت این بحث از این جهت است که اساساً از دیدگاه قرآن، بازی احزاب بدان معنی که هر حزبی جمعیتی را به سوی بکشد و در نتیجه امت اسلامی را به تکه‌پاره‌هایی از انسان‌ها با اهداف، روش‌ها و غایات گوناگون تبدیل کند، مطلوب نیست؛ و این روش کثرت‌گرایانه، دقیقاً برخلاف دیدگاه توحیدی اسلام است. بنابراین، آنها که معتقدند برای نیل به توحید باید ضرورتاً از کانال کثرت‌گرایی (پلورالیسم) عبور کرد، یا واقعاً نمی‌دانند و یا اینکه دانسته انسان‌ها را به بیراهه می‌کشاند.

البته بحث حزب‌الله و جندالله به مفهوم فوق، به معنی انحصار احزاب و ارتش‌ها در یک حزب و یک ارتش نیست؛ بلکه منظور آن است که همه‌ی احزاب و ارتش‌ها باید در غایات و اهداف خود به همدیگر نزدیک باشند اگرچه هر یک راه و روش متفاوتی را پیشنهاد کند. بر این اساس، کثرت محض به این مفهوم که هر گروهی با یک هدف و راه ویژه جمعیتی را به سمتی سوق دهد، با دیدگاه توحیدی قرآن سازگار نیست و لذا پذیرش کثرت در عین وحدت می‌تواند مطلوب باشد و به بیان فلسفی در این دیدگاه، نوعی «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» مقبول است؛ یعنی امت اسلامی علی‌رغم ملیت‌ها، زبان‌ها و وجوه تمایز دیگر، در اهداف و غایات اصلی وحدت داشته و به اصطلاح کثیر واحد باشند. حاصل این دیدگاه آن است که نیروهای این امت و ارتش آنها در مقابل هم قرار نمی‌گیرد؛ بلکه این نیرو و ارتش متنوع و کثیر، برای یک امر

مهم‌تر و بزرگ‌تری در مقابل موانع و دشمنان خود بسیج می‌شود. البته این بحث، دامنه‌یی وسیع دارد که مجال پرداختن به آن در این مختصر نیست.

۲. مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی - به معنی شرکت نظری و عملی مردم در اداره‌ی امور - از مسائل مهمی است که جامعه‌ی اسلامی را از خطر سقوط به استبداد و دیکتاتوری در امان نگه می‌دارد. اگر فرض را بر این بگذاریم که «همه چیز را همگان دانند»، به‌سادگی می‌توان پذیرفت که بهترین راه حل‌ها وقتی به‌دست می‌آید که از شور و مشورت گذشته باشد و از این رو است که قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «... وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ...» (۳۸/۴۲) یعنی: مؤمنان امورشان را براساس شورا و تبادل نظر انجام می‌دهند؛ و اهمیت این مسئله به‌حدّی است که خطاب به پیامبر اسلام (ص) آمده است: «... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...» (۱۵۹/۳) یعنی: در تصمیم‌گیری‌ها با مردم مشورت کن! این مسئله به‌نوعی بر حق حاکمیت مردم در نظام اسلامی نیز صحنه می‌گذارد. از جنبه‌ی عملی هم اگر عملکرد پیامبر اسلام (ص) را در این زمینه در نظر بگیریم و توجه داشته باشیم که ایشان با همه‌ی عظمت خود در برخی امور با اصحاب مشورت و به پیشنهادهای آنان عمل می‌کردند، تکلیف بقیه روشن است.

۳. اقامه‌ی قسط و عدل

مطابق آنچه در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حدید آمده، از دیدگاه قرآن هدف از ارسال رسل و انزال کتب، اقامه‌ی عدل و قسط است؛ بنابراین، در نظام اسلامی، عدل باید در کانون توجه سیاستمداران قرار گیرد. در قرآن کریم از زبان پیامبر اسلام (ص) آمده است که من مأمور برپایی عدل در میان شما هستم (۱۵/۴۲).

توضیح اینکه عدل چیست و چگونه اقامه می‌شود، از حوصله و ظرفیت این مقاله‌ی مختصر خارج است؛ اما توجه به یک مطلب در اینجا ضرورت دارد و آن اینکه اگر هدف از ارسال رسل و انزال کتب، اقامه‌ی قسط و عدل بوده است، باید مهم‌ترین تلاش فکری اندیشمندان سیاسی اسلام، تبیین نظری (تئوریک) عدل و مهم‌ترین دغدغه‌ی

سیاستمداران اسلامی، اقامه‌ی آن باشد. اما با کمال تأسف باید گفت که امروزه چنین توجه و دغدغه‌ی به طور جدی وجود ندارد؛ از این رو باید به آنها که احیاناً به اندیشه و عمل سیاسی اسلام انتقاد و آن را بی‌خاصیت و یا... تلقی می‌کنند، گفت که شما از چه انتقاد می‌کنید؛ از آنچه به‌نام اندیشه و حکومت اسلامی بر مسلمانان گذشته و یا از آنچه که هنوز به طور دقیق تبیین و عمل نشده است؟ و اینجا است که به نظر می‌رسد برخی اولی را به‌جای دومی گرفته و به همین دلیل به اشتباه افتاده‌اند. پس ابتدا باید حق مطلب را شناخت و قضاوت را به بعد از آن موکول کرد.

۴. مبارزه با ظلم

از آنجا که عدل و ظلم از مفاهیم متضاد و مقابل هم هستند، هر مکتبی که داعیه‌ی اقامه‌ی عدل داشته باشد، طبعاً مبارزه با ظلم را سرلوحه‌ی عمل خود قرار خواهد داد. لذا اسلام به عنوان مکتبی که اقامه‌ی عدل را در افق دید خود قرار داده است، برای نیل به این مقصود، قاعدتاً باید با مظاهر ظلم و بی‌عدالتی مبارزه کند؛ و به همین دلیل هم است که در قرآن کریم آمده است: «... لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (۲۷۹/۲) [یعنی: ... نه ظلم کنید و نه به ظلم تن دهید] و برای آگاهی از تبعات ظلم هشدار می‌دهد که: «وَتِلْكَ النَّارُ أَهْلَكَنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا...» (۵۹/۱۸) [یعنی: این آبادی‌ها را به دلیل آنکه ظلم کردند، نابود کردیم...]. البته چنین مبارزه‌ی به سرمایه‌گذاری‌های جانی و مالی نیاز دارد و به سادگی امکان‌پذیر نیست؛ از این رو است که در سوره‌ی حجرات آمده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ...» (۱۵/۴۹) [یعنی مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند، تردیدی به دل راه ندادند و در راه خدا به مال و جان جهاد کردند...].

به علاوه، این مبارزه به عِدّه و عُده و نیروی آماده و پادزرکاب نیاز دارد به نحوی که دشمن را به وحشت آورد؛ چنان که در سوره‌ی انفال آمده است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْعَجَلِ يُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ...» (۶۰/۸) [یعنی: برای نیرومند شدن، از همه‌ی امکانات بهره بگیرید، تا از این طریق دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید].

۵. صلح‌گرایی

مسائلی نظیر مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی، جهاد با دشمنان و آمادگی دایمی، بدین معنی نیست که اسلام همواره و با همه سرچنگ دارد، آن‌چنان که برخی داشته‌اند؛ بلکه برعکس، اساس اسلام بر صلح و امنیت است. این مطلب را می‌توان از معمول‌ترین و ساده‌ترین شعار اسلامی - یعنی «سلام» - هم استخراج کرد. با گفتن «سلام» - که در لغت به معنی «صلح» است - منظور این است که «من با شما در صلح هستم». بنابراین، یک مسلمان وقتی که صبح از خواب بیدار می‌شود تا شب که دوباره به خواب می‌رود، در برخورد با خانواده، دوستان، همکاران و غیره، اول از همه سلام می‌کند، مفهومش این است که من با شما سرچنگ و ناسازگاری ندارم، من با شما مشکلی ندارم و بالاخره من با شما در صلح و صفا هستم. این مسئله گرچه در ابتدا بسیار ساده به نظر می‌رسد، در واقع بسیار مهم و پر معنی است. به علاوه، قرآن در یک دعوت عمومی، همه‌ی مؤمنان را به صلح دعوت می‌کند آنجا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً...» (۲۰۸/۲) [یعنی: ای اهل ایمان! همگی از در صلح وارد شوید!...].

از دیدگاه قرآن، رابطه‌ی میان مسلمانان و غیرمسلمانان اهل کتاب نیز رابطه‌ی صلح‌آمیز است؛ چنان‌که در سوره‌ی آل عمران می‌خوانیم: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ...» (۶۴/۳) [یعنی: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که بین ما و شما یکسان است، گردهم آییم]. در سوره‌ی انفال می‌فرماید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْتَنِحْ لَهُمْ...» (۶۱/۸) [یعنی: «اگر آنها به سوی تو بال و پر گشودند، تو نیز چنین کن!]] و بالاخره، در سوره‌ی نساء آمده است که: «... فَإِنْ اعْتَزَلُواكُمْ فَعَمَلُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا...» (۹۰/۴) [یعنی: «اگر آنها از ستیزه با تو دوری گزیدند و با تو نجنجیدند و از در صلح آمدند، خداوند اجازه‌ی سلطه‌جویی به آنان را به شما نمی‌دهد.]] و این آیه به شایستگی بیانگر صلح‌گرایی اسلام است.

اصول سیاست خارجی از دیدگاه قرآن

ساختار سیاسی، مشارکت سیاسی، اقامه‌ی قسط و عدل، صلح‌گرایی و مبارزه با ظلم - که در باب حکومت از آنها بحث شد - جنبه‌ی عام دارد و می‌تواند ناظر به سیاست داخلی یا خارجی باشد. در اینجا ضروری است به برخی اصول مهم سیاست خارجی اسلام از

دیدگاه قرآن اشاره شود:

۱. اصل نفی سبیل

مبنای این اصل، آیه‌ی ۱۴۱ سوره‌ی نساء است: «... وَكُنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» [یعنی: خداوند هرگز برای سلطه‌ی کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده است]. این آیه به خوبی نشان می‌دهد که صلح‌گرایی در اسلام به معنی توسری خوردن و مظلومانه تن به ظلم و تسلط بیگانه دادن نیست؛ بلکه در آنجا که احتمال سلطه‌ی بیگانه بر مؤمن می‌رود، باید به سختی جلوی آن ایستاد و آن را رفع کرد. به این اصل اگر در عمل و نظر به طور کامل توجه شود، ضامن خوبی برای استقلال سیاسی مسلمانان خواهد بود.

۲. اصل وفای به عهد

مبنای این اصل، آیه‌ی: اول سوره‌ی مائده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...» [یعنی: ای اهل ایمان بر معاهدات و قراردادهای خود پایبند باشید و به آنها وفا کنید. در آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی بقره نیز آمده است: «... وَالْمُؤْفُونَ يَتَّبِعُهُمُ إِذَا عَاهَدُوا... أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» [یعنی: آنها که به تعهداتشان وفادارند، مؤمنان راستگو و اهل تقوا هستند].

نتیجه‌ی مهم اصل وفای به عهد، ایجاد نوعی اعتماد متقابل و در نهایت امنیت و صلح داخلی و بین‌المللی است.

۳. حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی

از آنجا که وجود اختلافات داخلی و بین‌المللی تا حدودی امری طبیعی است، برای جلوگیری از جنگ‌های خانمانسوز، در قرآن کریم آمده است:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاتَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۹/۴۹). [یعنی: اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر وارد جنگ شدند، آنها را صلح دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری شورید، با او بجنگید تا به امر خدا تن در دهد؛ و اگر تن داد، بین آنها را به عدالت اصلاح کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.]

۱.۴ اصل قبول پناهندگی (اصل دعوت)

قبول پناهندگی، رفتار انسان دوستانه‌ی بی است که هم رؤفت اسلامی را ثابت می‌کند و هم جذب و انجذاب به این آیین را فراهم می‌کند. از این رو است که در سوره‌ی توبه آمده است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ...» (۶/۹) [یعنی: اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، به او امان بده تا کلام خدا را بشنود و آن‌گاه او را به مأمن و مأوای خود برسان].

عبارت «حتی یسمع کلام الله» در آیه‌ی بالا نشان می‌دهد که اسلام از هر فرصتی برای تبلیغ و ابلاغ استفاده کرده و این اصل به نوعی بیان‌کننده و مکمل اصل دعوت نیز است؛ چنان که در سوره‌ی آل عمران هم در یک دعوت عمومی می‌فرماید: «ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که بین ما و شما یکسان است، گردهم آییم (۶۴/۳). و این به معنی زمینه‌سازی برای امت واحده است (همان مطلبی که در بحث جمعیت بدان اشارت رفت). والسلام.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه‌ی بیش‌تر در این زمینه، رجوع کنید به محمدرضا مظفر ۱۳۶۶: ص ۱۴۰-۲۳۹. البته برخی علمای روش تحقیق نیز از این دو مقدمه به عنوان قانون کلی و شرط وقوع یاد کرده‌اند. در این زمینه می‌توانید رجوع کنید به: فرامرز رفیع‌پور: صص ۱۱۳ تا ۱۱۶.
۲. البته برخی با تکیه بر قسمتی از آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی حجرات: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»، استدلال کرده‌اند که اسلام گرچه مخالف انشعاب‌های نژادی است، با انشعاب‌های فرهنگی (ناسیونالیسم فرهنگی) مخالفتی ندارد. شهید مطهری این مطلب را به تفصیل نقد کرده‌اند؛ که در این مختصر، جای بحث آن نیست. برای مطالعه‌ی بیش‌تر در این زمینه، رجوع کنید به مرتضی مطهری - صص ۳۴۶-۳۵۰.

کتابنامه

- رفیع‌پور، فرامرز. ۱۳۶۳. کندوکاوها و پنداشته‌ها. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ضیائی بیگدلی، محمدرضا. ۱۳۶۹. اسلام و حقوق بین‌الملل. چ ۳. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- عمید زنجانی، عباسعلی. ۱۳۶۷. فقه سیاسی. ج ۱، ج ۲، ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- قرآن مجید.
- مطهری، مرتضی. - مقدمه‌یی بر جهان‌بینی اسلامی. قم: صدرا.
- مظفر، محمدرضا. ۱۳۶۶. منطق. ترجمه‌ی منوچهر صانعی دره‌بیدی. چ ۳. تهران: انتشارات حکمت.



پروفیسر شمیم شاہد گیارہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی